

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در کلماتی که مرحوم آقای اصفهانی فرمودند من جمله از مطالبی که در آخر فرمودند که مراد از وفاء هم وفاء عملی باشد بعد تشبیه کردند به تصدیق عملی در باب خبر، عرض کردیم در باب حجیت و تنجز نکته فنی آنی است که گفتیم، در باب خبر هم فرق نمی کند، مراد از تنجز و حجیت خبر تصدیق عملی نیست که ایشان فرمودند، البته شاید بعضی هایش مثلا العمرو و ابنه ثقتان فاسمع لهما و اطعهما، شاید از این ایشان تصدیق عملی فهمیدند، دیگر حالا چون این بحث ها طولانی است عرض کردیم آن العمرو و ابنه ثقتان مراد مقام وکالت است، خبر نیست، حجیت خبر نیست

پاسخ پرسش: مفصل، کالتصديق العملی باب الخبر

بعد دومش و کالایبقاء العملی والنقض العملی فی باب الاستصحاب

در باب استصحاب هم ابقای عملی، اصلا گفتند استصحاب ابقای ما کان است، یا العمل علی ما کان، ابقاء هو العمل علی ما کان، ما این توضیحات را عرض کردیم، ببینید استصحاب اصولا و عادتا یک اصل خاصی است، به قول امروزی ها از اصول اسرار آمیز است، یک تعبیر این جوری، چرا؟ چون قاعدتا اصول یک جور تصرف است، این تصرف در یک جهتی از جهات است، مثلا شک می کند این طاهر است یا نه می گوید طاهر است برای این که توش نماز بخوانیم و آثار طهارت بار بکنیم، شک می کند حلال است یا حرام است بگوید اصالة الحل برای این که مصرف بکنی، شک می کنیم فلانی این کتاب را که با خودش می آورد مالکش هست یا نه می گوید بله مالکش هست، بالاخره می آید و تصرف می کند، طبیعت اصول این جوری است یا برائت شک می کنیم تکلیف داریم یا نه، شک می کنید شرط هست یا نه، می گوئید اصل عدم اشتراط است، شک می کنید آن قطره خون در این اناء افتاده یا آن اناء می گوید اجتناب بکنید یعنی طبیعت اصول این جوری است، یک وظیفه ای است که دیده می شود آن وظیفه را انجام می دهد، در

استصحاب نکته اش این است که اصلا هیچ کدام از این ها نیست، می گوید به حالت سابقه عمل بکن، این حالت سابقه گاهی موافق با برائت است گاهی موافق با احتیاط است گاهی موافق با حرمت است، گاهی موافق با وجوب است، اصلا حالت سابقه خودش چیزی نیست، سرّ اشکال در باب استصحاب این است، اصلا اساسا استصحاب یک مشکل دارد یعنی ما بیائیم افراد را متعبد بکنیم یا به قول ایشان ابقای عملی بکنیم نسبت به حالت سابقه، ابقای عملی بکنیم به اصالة الصحة فی فعل النفس، این ها معقول است، بگوییم تو بنا بگذار فعلت صحیح است، بنا بگذار فعل برادرت صحیح است، بنا بگذار اینی که از بازار گرفتی مذکی است، سوق مسلم مذکی است، سوق مسلمان حلال است، این ها خب خیلی معقول است یعنی همه اش یک نکته ای دارد یعنی واضح است که یک جنبه های ترخیص است، گاهی جنبه های توسعه است، جنبه های تسهیل است، یک نظام اجتماعی است، این واضح است، استصحاب مشکلتش این است که خودش هیچ کدام از این ها را ندارد لذا همیشه من گفتم که استصحاب به اصطلاح ما یک اصل اسرار آمیز است، یک حالت خاصی دارد و لذا مثل مرحوم ایشان استصحاب را بقاء عملی گرفته در مقابل نقض عملی، این راهی است که ایشان رفته است، این هم باز حل آن مشکل نمی کند لذا خوب دقت بکنید، آن وقت این که استصحاب هم، من دو سه تا نکته کلی بگویم، این که استصحاب در زندگی ما وجود دارد این هم جای اشکال نیست، ما دیگر هر چیزی را که سوال نمی کنیم، دیشب زید زنده بود می گوییم زنده است، دیشب مثلا فلانی شهر بود می گوییم در شهر است، احتمال این که ایشان بیرون رفته خب هست، طبیعتا چنین احتمالی هست که ایشان سفر کرده باشد یا فوت کرده باشد، طبیعتا این احتمالات هست، اصولا ما در زندگیمان تا یک درجه ای استصحاب را داریم، این هم تقریبا روشن است، آن چه که مشکل شد یکی توسعه این و آن چه که اشکل شد که کار را مشکل کرد این اصلا بحث استصحاب در اصول وارد شد، البته آن استصحابی را که در کتاب اشباه و نظائر سیوطی می گوید بیشتر استصحاب موضوعی است، آن استصحاب حکمی است که خیلی مشکل درست کرد، و آن این که بیائیم احکام شریعت را طبق یک حالت سابقه بگوییم مخصوصا چون شریعت تعبد و اعتبار است نمی دانیم اعتبار کرده یا نه، این همانی است که آقای خوئی می گوید استصحاب در احکام کلیه جاری نمی شود چون می گوید اگر شما استصحاب بقاء مجعول کردید که مثلا این حکم است از آن ور می گوید نمی دانیم پس عدم

جعل هم می آید، استصحاب عدم جعل هم می آید. استصحاب بقای مجعول با عدم جعل فرق می کند، استصحاب را عرض کردم یک مشکل اساسی و اولی دارد، اجمالا در نظر عرف قبول است، مشکل اساسی ترش در باب احکام است، اصلا بحث استصحاب را ما در اصول به خاطر احکام مطرح می کنیم.

از نکته سوم در استصحاب، در مجموعه ادله ای که از نظر شرعی آمده بین اهل سنت، دو تا روایت بیشتر نیست یعنی اهل سنت عده زیادیشان قائل به استصحاب اند، عده ایشان هم از همان قرن اول قائل به استصحاب نبودند، از فقهای خود عامه، این را خیال نکنید در عامه همه شان، عده ایشان قائل به استصحاب بودند و عده ای هم قائل به استصحاب نبودند، عمده کسانی که قائل به استصحاب اند، خوب تفکر را گوش بکنید، دو تا روایت است، یکی در باب شکی که در اثنای نماز است وضویش باطل شد یا نه، یکی هم شک بین سه و چهار است مثلا، بین رکعات. این دو تا روایت در مذاق اهل سنت دلالت بر استصحاب می کند، این ها از این دو تا روایت تعمیم به کل موضوعات دادند چون قائل به قیاس اند، بعد هم تعمیم دادند به احکام، مشککش این جا شد، البته این که همه شان هم قبول بکنند نه، اصلا بعضی هایشان دقیقا با این که خیلی عجیب است، قاعدتا سنی ها مغزشان مغز قیاسی است مثلا مالک که فقیه اهل مدینه است ایشان حتی به همین روایت پیغمبر هم اجمالا روایت کرده است چون پیغمبر دارند که اگر در حال نماز شک کرد چیزی خارج شده یا نه ادامه بدهد، این شیطان است می آید وسوسه می کند، این مورد استصحاب در شک در حدث در اثنای نماز است، مالک گفته اگر همین حالت خارج نماز آمد استصحاب نکند، یعنی اگر شک در حدث کرد خارج نماز نه، لا صلوة إلا بطهور، باید طهور احرار بشود. با استصحاب نمی شود، روشن شد؟ غرض می خواهم این مطلب چجوری از کجا شروع شد و کجا شاخ و برگ پیدا کرد

پرسش: سیر سرایتشان به همه شبهات موضوعیه مشخص است؟

آیت الله مددی: از همان دو مورد پیغمبر

یکی از حضار: چرا سرایت کردند

آیت الله مددی: یکی این است و یکی هم گفتند چون عقلا این طورند.

اما عقلا چطور؟ مثلاً یک شهری بوده حالا استصحاب، شهرها غالباً به یک روز و دو روز که خراب نمی شود مثلاً یک شهری در ساحل دریا بوده احتمال اینکه طوفان آمده آن را خراب کرده استصحاب بقای شهر می کنید، آنی که در کتب اهل سنت است این است، این کل دنیای اسلام در ذهنتان بیاید

پرسش: دو تاییشان بنای عقلا در شبهات موضوعیه نیست؟

آیت الله مددی: روایت هم هست

پرسش: روایت که در مورد خاص است

آیت الله مددی: خب می گویند تعمیم است

پرسش: چگونه تعمیم؟

آیت الله مددی: خب همین، این ها که قائل به قیاس اند، با این ها از این صحبت ها نباید کرد. حالا موضوعی یک چیزی، کشیده اند به احکام کلیه!!

پرسش: اگر به سائر شبهات موضوعیه تعدی بکنیم خب به شبهات حکمیه هم تعدی می کنیم

آیت الله مددی: خب آن جا جعل می خواهد، شبهات موضوعیه که جعل ندارد، در شبهات موضوعیه چون بقا یک امر واقعی است من علم داشته باشم یا نداشته باشم، این ساعت دارد کار می کند، دو ساعت دیگر هم ممکن است کار بکند، به علم من مربوط نیست اما احکام به علم من مربوط است، به جعل مربوط است

یک نکته سوم هم عرض بکنم: در این مدت علمای اسلام، این که خیال نکنید گفتند ابقاء، حکم به بقاء، این ها را خیال بفرمایید الفاظ است، نه واقعاً هم علمای اسلام در تحریر استصحاب بحث دارند، نه فقط ما شیعه ها، علمای اسلام هم در تحلیل استصحاب و تقریر استصحاب بحث دارند، آن وقت نکته را خوب دقت بکنید یعنی این تعاریفی که شده این ناظر به حالات مختلف است، این نیست که

ایشان نوشتند نقض عملی و ابقای عملی، واقعا اختلاف دارند، در دیدی که نسبت به استصحاب دارند واقعا اختلاف دارند، البته عرض کردم علمای شیعه هم خیلی واضح نیست به استصحاب، استصحاب یک جور خاصی است، از زمان علامه عده ای از علما استصحاب را قبول کردند در شبهات حکمیه، مهمش شبهات حکمیه است، اخباری ها را هم عرض کردم یکی از مهم ترین مباحثشان که ضد اصولی ها ایستادند استصحاب است چون عرض کردم اخباری ها حدود نه تا یازده تا مسئله شان اساسی است، مسائل زیادی نوشتند اختلاف بین اخباری و اصولی، یک رساله هم چاپ شده ۶۳ تا ۶۴ تا اختلاف نوشته لکن اساس چند تاست، یکیش همان که دیروز عرض کردیم حجیت ذاتی قطع قابل نفی هست یا نه، یکیش هم استصحاب است، استصحاب جز مسائل اساسی اختلاف است، به هیچ وجه قبول نمی کنند، در موضوعات قبول کردند در شبهات حکمیه قبول نمی کنند، در موضوعات عرض کردیم عده ای از اهل سنت هم قبول نکردند، اولاً پس اگر تعریف هایی برای استصحاب شده که دیگر حالا جایش نیست من این جا بگویم این در حقیقت عبارت از برخورد های مختلف است.

نکته بعدی ما یک مشکل دیگری هم در استصحاب داریم، ما در عده ای از موارد عمل به حالت سابقه می کنیم لکن کل عمل به حالت سابقه به خاطر استصحاب نیست، این نکته است، نمی دانم روشن شد. مثلاً بحثی که از مثال های معروف استصحاب این است که اگر تیمم گرفت نماز خواند در اثنای نماز آب پیدا شد خب گفتند یا استصحاب بکند بقاء را که تکلیفش همین است انجام بدهد، بعضی ها گفتند استصحاب جاری نمی شود، نماز را به هم بزند و وضو بگیرد چون آب پیدا شده است. حالا این ها بحث را روی استصحاب و عدم استصحاب بردند لکن بحث این نیست چون غیر از مسئله استصحاب یک بحث دیگری است که حرمت قطع نماز است، بعضی ها که گفتند نماز را ادامه بدهد چون حرمت قطع نماز است، کار به استصحاب ندارند لذا خوب دقت بکنید این یکی از مشکلات بحث استصحاب ما در مواردی استصحاب می کنیم لکن نکته استصحاب نیست.

پرسش: نماز به این است که آن استصحاب را بکند

آیت الله مددی: می گوید الان که نماز بوده نمی خواهد استصحاب، نمی تواند نماز، ما کار به وضو نداریم، الان نمی تواند نماز را قطع بکند. نمی خواهم مناقشه بکنم، چون ببینید در دنیای اسلام در این چهارده پانزده قرن خیلی صحبت کردند، من فعلا تقریر کلام، مثلا مثال مورد استصحاب یک حوضی است که چند تا کر آب می گیرد به خاطر ریختن خون آبش قرمز شده است، خب نجس است تغییر لونه، بعد از یکی دو روز سفید شد، یکی از موارد مهم استصحاب یعنی یکی از مواردی که مثال می زنند در استصحاب در شبهات حکمیه همین است که حکم بکنیم به بقای نجاست، بگوییم تا رنگش قرمز بود نجس است الان هم نجس است، استصحاب است، موضوع نیست شبهه حکمیه. إذا زال التغير من قبل نفسه،

پرسش: شبهه حکمیه را متیقن داریم

آیت الله مددی: متیقن این که اذا تغير نجس است، این نجاست هنوز هست بعد از زوال تغییر، این را استصحاب می گویند، استصحاب است، استصحاب بقای نجاست. سلمنا قبول کردیم، اما خوب دقت بکنید این نتیجه اش همیشه استصحاب نیست، این اصلا یک نکته دیگری دارد به اصل عملیه هم مربوط نمی شود، آن نکته دیگر این است که آیا حیثیاتی که در لسان دلیل می آید حیثیات تقییدی هستند یا حیثیات تعلیلی هستند، مراد از حیثیت تقییدیه یعنی وقتی می گوید آبی که تغییر پیدا کرد نجس است یعنی آب با وصف تغییر نجس است، خب تغییر از بین رفت و موضوع عوض شد آب با وصف تغییر نیست، این جا حیثیت را تقییدی گرفتند اما بعضی ها معتقدند حیثیت تعلیلی است، ذات آب را نگاه کردیم، بعضی ها گفتند در این جا حیثیت تعلیلی است یعنی وقتی گفت إذا تغير لون الماء ینجس مراد این معناست، ذات آب را نگاه کرده، ذات آب بر اثر تغییر، حالا تغییر رفت آن ذات محفوظ است نجس است یعنی اگر حیثیت تغییر را تعلیلی گرفتیم یعنی این علت عروض نجاست بر ذات آب است یا تقییدی گرفتیم، اگر حکم روی ذات متحیث است اصطلاحا بهش حیثیت تعلیلی می گویند، اگر حکم روی متحیث با قید حیثیت است بهش تقییدی می گویند.

پرسش: تقییدیه اش هم فرق می کند

آیت الله مددی: نه ذات آب هم نجس شد، تغییر تاثیر ندارد الان هم اقی به نجس است

پرسش: چرا خب، ذات دوباره تغییر کرده است

آیت الله مددی: ذات تغییر نکرده بلکه صفت عوض شده، حالا دیگر بحث حرکت جوهری مطرح نکنید، ذات به حال خودش محفوظ است، این تفکر می گوید مثلاً یسالونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض، می گوید موضوع حکم زن است، فاعتزلوا النساء نه زن با قید حیث، به خاطر حیض، حالا حیض رفت باز هم فاعتزلوا، تا یقین پیدا بکنی که برایت جائز است، شارع آمد گفت اگر غسل کرد اشکال ندارد، پس مابین فتره نقاء تا غسل استصحاب می کند، آن ها در حقیقت این طور می گویند، پس این نکته را خوب دقت بکنید ما چند بار در بحث استصحاب تکرار کردیم می خواهیم خدمتان عرض بکنم که این نکته فنی استصحاب چیست، مثلاً اگر نکته فنی این است، نکته فنی ذات است و اِلَی آخره، نمی خواهد من همه اش را بگویم، خیلی احتمالات هست، به نظر من در بحث استصحاب هفده هجده احتمال ذکر کردیم در تحلیلی که مربوط به استصحاب می شود و این چیز هایی که اصحاب یا اهل سنت گفتند، نکته اش را هم عرض کردم که چون یک حدیث روشن واضحی ما در باب استصحاب نداریم از این حرف ها گفته شده است، آن چه که به ذهن این حقیر سراپا تقصیر می آید که حقیقت استصحاب تصرف در صورت ذهنی است، هیچ کدام از این ها نیست، پاسخ پرسش: می خواهیم بگویم آن استظهار می کند که حیثیت تقییدی است و آن استظهار می کند که حیثیت تعلیلی است، اگر استظهار کرد حیثیت تعلیلی است با استصحاب یکی می شود اما به خاطر استصحاب نیست، به خاطر استظهاری است که از تعلیلی کرده است، می خواهیم بگویم آن آقا استظهار می کند حیثیت تعلیلی است، فاعتزلوا النساء، نساء متعلق فاعتزلوا است، بله به سبب حیث، حالا همان نساء هست حیضش نباشد، آن سبب آمد حرمت را آورد، آن حرمت محفوظ است، استصحاب را ما کاری نداریم، مال ذات زن است، این هم راجع به این قسمت و این مثال ها را هم ما توضیح دادیم که اصل اولی این است که در لسان ادله قانونی و شرعی حیثیت تقییدی است، در احکام عقلی حیثیت تعلیلی است، این اصل اولی، حالا یک جایی بخواهد عوض بشود آن بحث دیگری است، آن نکات دیگری دارد، ما در احکام شرعی داریم که گاهی حیثیت، حیثیت تعلیلی است نه تقییدی و علی خلاف القاعده است، این باید ثابت بشود که سابقاً هم مثال هایش را زدم توضیحش را نمی خواهد تکرار بکنم پس بنابراین خوب دقت بفرمایید این

استصحاب روشن شد مشکلات خیلی فنی دارد، تفسیرش و نکته اش و حقیقتش و خودش فی نفسه یک اصل عجیب غریبی است، به خاطر این که هیچ نکته خاصی ندارد، حالت سابقه نکته ای هم ندارد که؛ گاهی حالت سابقه احتیاط است گاهی ضد احتیاط است، گاهی برائت است و گاهی ضد برائت است، یک چیز خاصی ندارد، گاهی می گوید حکم به ملکیت می کند حکم نفی ملکیت، حالت سابقه یک چیز واحدی نیست، ید یک چیز واحدی است

پرسش: نکته اش تعبد است

آیت الله مددی: ما نکته تعبد را قبول نکردیم

پرسش: آقایانی که قائلند تعبد می دانند

آیت الله مددی: خب می گویم اقوال مختلف است، آن هایی هم که قائل نیستند می گویند تعبد نیامده است، الان ما مثل شیخ طوسی، شیخ طوسی استصحاب را این جور می گوید که می گوید ما یقین داریم طهارت آمد، یقین نداریم ناقضش آمد، همین خودش استصحاب است، یقین نداریم مزیش آمد و لا نغنی بالاستصحاب إلا هذا، این تفسیر خاصی از استصحاب است، نه روایت لا تنقض را می آورد، مرحوم شیخ طوسی اصلا روایت را ذکر نمی کنند، اصلا وارد بحث روایت نمی شوند، هیچ کدام از روایات استصحاب را ذکر نمی کنند.

علی ای حال توضیح این إن شا الله روشن شد، بله در مجموعه روایاتی که ما از اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین داریم مخصوصا در شبهات حکمیه، طبق حالت سابقه است و همین مسئله زن با انقطاع دم را حضرت می فرمایند جائز است با این که خلاف استصحاب است، إذا انقطع الدم حضرت می فرمایند حرام نیست با این که این خلاف استصحاب است، استصحاب بقای حرمت، فتوا هم بر همین است که جائز است، فتوا هم طبق همین روایت است.

.....

علی ای حال کیف ما کان در روایاتی که ما مجموعاً از اهل بیت داریم هر دو حالت هست مخصوصاً در شبهات حکمیه هم مطابق با استصحاب، غرض یک نکته ای را می خواستم عرض بکنم نکته های استصحاب، گاهی اوقات ما طبق حالت سابقه حکم می کنیم اما معنایش این نیست که استصحاب باشد.

پرسش: حضرت که می گوید جائز است خب دارد جعل حکم می کند

آیت الله مددی: امام بیان حکم واقعی میکنند، می خواهیم بگوییم روایاتی که از اهل بیت آمده بعضی هایش چون طبق استصحاب است بعضی هایش طبق استصحاب نیست، خلاف استصحاب است، طبعاً ما روایت را قبول می کنیم، ما دنبال استصحاب با وجود کلام امام که دنبال استصحاب نمی رویم. در شبهات حکمیه که اصلاً استصحاب را قبول نکردند، بنده هم جز مخالفینم، مثل آقای خوئی و مثل اخباری ها، بعد اخباری ها می گویند انصراف ادله، ما اصلاً می گوییم نمی گیرد، چنین چیزی اصلاً نمی گیرد، اولاً ما بیشتر استصحاب را به سیره عقلاً، یک چیز محدودش را به روایات است، آن هم در شبهات موضوعیه، و الی آخر بحث که نمی خواهم دیگر وارد این بحث بشوم.

پس بنابراین اینی که ایشان فرمودند ابقاء عملی این نیست یا نقض عملی این مطلبی که فرمودند نیست، خود این حقیر سراپا تقصیر تفسیر ما از استصحاب طبق آن مواردی که در عرف، در شبهات موضوعیه جاری می شود تفسیر ما این است که توسعه آن صورت ذهنی است یعنی توسعه یقین است در مرحله بقاء، آن صورت ذهنی ای که از شیء برای ما پیدا می شود این را توسعه می دهیم مثلاً من دیشب زید را دیدم این توسعه می دهیم می گویم الان هم زنده است، حقیقت استصحاب در ذهن ما این است، حالا آیا روایات دلالت بر حجیت این می کند یا نه و لذا بحث استصحاب این است که ما معتقدیم اصولاً در موضوعات خارجی در یک مقدار، نه این مقدار ثقه ای که این ها گفتند مثلاً شک در مقتضی به نظر ما استصحاب جاری نمی شود، عرفیت ندارد، یک مقدار عرفی دارد و حقیقت عرفی آن این است که یک صورت ذهنی است، این صورت ذهنی را ما با آن در مرحله بقا تعامل می کنیم تا وقتی که شل

بشود، خودش آن صورت ذهنی به هم بپاشد، اگر به هم پاشید نه دیگر با ما همراهی نمی کنیم، البته عده ای در اسلام گفتند به هم پاشید باید همراهی بکنیم. آن موارد اختلاف است.

پس اینی که ایشان فرمودند ابقا عملی و نقض عملی این مطلب روی مبنای خود ایشان است و مبانی در استصحاب فوق العاده مختلف است و سرّش را هم یک مقدار خدمتتان عرض کردم آنی که به ذهن ما می آید چون استصحاب را تعبدی قبول نکردیم آنی که به ذهن بنده می آید استصحاب ریشه های عقلائی دارد و ریشه های عقلائیش به خاطر تصرفی است که نفس می کند، اصول عملیه مال تصرف است و این تصرفش هم به عنوان عمل نیست، تصرف صورت هم می کند، صورت می دهد نه این که فقط جری عملی بر طبق حالت سابقه، و لذا هم به نظر ما استصحاب جز اصول مثبتیه هم هست، هم عقلائی دارد هم جز اصول مثبتیه است تصرف می کند می گوید زید زنده است، هم محرز است جز اصول محرز است، جز اصول تنزیلی است بنا بر این که هر دو به یک معنا باشد، جز اصول محرز هم هست و جز امارات نیست که تصور شده است پس این که ایشان فرمودند این مطلب ایشان هم قابل قبول نیست

فالفاء الحقیقی حیث إنه غیر معقول فیراد منه الوفاء العملی

این ها گفتند مثل "وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ" چون سوال از قریه که نمی شود مراد اهل قریه است مثلا، مثل رفع عن امتی النسیان، بالاخره در امت که نسیان هست خود ما ها هم وقتی به این رسیدیم زیاد نسیان داریم، نسیان که در امت هست پس مراد از رفع نسیان حکمش است، یک تصرفی باید در آن بشود.

و المراد المعاملة مع العقد عملا معاملة العقد المؤثر الباقي

عقدی که هنوز باقی است

على تأثيره باطلاقه حتى بعد انشاء الفسخ

آن عقد باقی است حتی بعد از انشاء فسخ

فالتصرف فيه بدون رضا بعد انشاء الفسخ

تصرف در آن مال بدون رضای مشتری بعد از عقد

معاملة مع العقد معامله ما لا عقد عليه فعلا

کانما عقد نشده

أما أن الوفاء الحقيقي غير معقول حتى تكون قرينة على إرادة الوفاء العملي كما في بابي الخبر والاستصحاب

عرض کردیم نه در باب خبر مطلب ایشان را قبول کردند و نه در باب استصحاب، اصلا این تعریف ابقای ما کان و این ها به نظر ما درست نیست، آن تعریفی که هست دقیقش این است که اصلا اصول را ما به طور کلی این جور معنا کردیم که معامله ما صور ذهنیه خودمان، این نتیجه اش اصول است، تعامل ما با واقع امارات است، و لذا در باب استصحاب هم عده ای اماره گرفتند، آن نکته اماریتش هم عرض کردیم نمی خواستم حالا چند تا قول را گفتیم، نکته اماریتش این است که ما استقضا کردیم، صد مورد از مواردی را که مثلا دو روز، سه روز قبل بوده نگاه کردیم نود و پنج موردش باقی بودند، نود موردش باقی بودند پس بنابراین ما طبق این آمار گیری ای که داریم اگر جایی هم حالت سابقه باشد می گوییم باقی است، این اماره می شود، می شود حساب احتمالات، این دیگر بحث تعامل نفس و عمل عمل نفس و ابقای عملی و نقض عملی نیست، روشن شد؟ خود اهل سنت هم عده ای همین را می دانند، اصولا در کلمات اهل سنت اصول عملی که ما عملی می گوییم، آن ها همه اماره می گیرند، همه شان نه، خیلی هایشان اماره می دانند حتی اصالة البرائة را هم جز امارات می دانند و لذا اگر ما باشیم و ظاهر این حدیث کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی، اگر یرد را به معنای حتی یعلم بگیرییم نه به معنای صدور که آقای خوئی به این معنا می گیرند، البته ما قبول نکردیم، این کل شیء مطلق ظاهرش این است که مطلق واقعا، نه اصل عملی، ظاهرش که این است، الفاظ حمل بر معانی واقعیه می شوند، این در واقع هیچی نیست، کل شیء مطلق در واقع نیست تا علم پیدا بکنی، اگر یرد را به این معنا بگیریم. ما معتقدیم مطلق یعنی واقع لکن یرد به معنای صدور نهی از شارع است، شارع صادر بکند حالا به ما برسد یا نه آن نکته ای ندارد.

أما أن الوفاء الحقيقي غير معقول حتى تكون قرينة على إرادة الوفاء العملي كما في بابي الخبر والاستصحاب

این را عرض کردم تمام مبانی دارد و انصافا در طول تاریخ به هم پاشیدگی پیدا کرده، مخصوصا این استصحاب خیلی به هم پاشیدگی شدیدی پیدا کرده است، سرش هم واضح شده چون آن چه که اهل سنت دارند خیلی ضعیف است، یکی در باب نماز شک در حدث بکند و یکی هم شک در رکعات، خیلی ضعیف است انصافا، شریعت را بیائیم روی این درست بکنیم خیلی مشکل است، احکام شرعی و احکام الهی را روی این درست بکنیم، تصریح دارند که قیاس می کنیم، یعنی تصریح دارند تنها خبری که در باب استصحاب است این دو تاست، بیائیم یک فقه و یک اصول روی دو تا خبر درست بکنند که یکیش در باب حدث در نماز است یکیش هم درباره شک در رکعات است انصافش خیلی مشکل است، امر فقه خیلی مشکل پیدا می کند با این جور جاها.

پاسخ پرسش: بنا بر سه می گذارند اگر شک سه و چهار کردند بلند می شوند یک رکعت اضافه می خوانند.

پس انصاف قصه این است که ایشان مسائل را مسلم گرفتند به این مسلمی نیست که ایشان فرمودند کما فی بابی الخبر و الاستصحاب پس اینی که فرمودند روشن نیست و هر دوی مشکل دارد

فلأن الفاسخ إن كان له حق الفسخ فانشائه مؤثر وتحريم التصرف في ملكه بعنوان الوفاء بلا موجب، وإن لم يكن له حق الفسخ فمع عدمه لا يؤثر فسخه، فالفسخ غير مقدور حتى يحرم عليه

این فسخ غیر مقدور است حتی یحرم علیه، این از این باب، این جور چیزها، حالا من فردا توضیح می دهم که این نحوه استدلال ها درست نیست، نه این که می خواهد بگوید مقدور است و غیر مقدور، این می خواهد بگوید اصلا نیست، وقتی نیست دیگر بحث مقدور و ..

فلا محالة يراد النقض العملي المقدور منه مراد نقض عملي است، حتی بعد انشاء الفسخ فیدل علی اللزوم الوضعی

و این به قول ایشان اصلحنا

و تمام الکلام فی المقام إلی آخره

این راجع به مطلبی که مرحوم آقای اصفهانی فرمودند.

من امروز المیزان را هم آورده بودم که یک مقدار کلامی را هم از المیزان بخوانیم، ایشان هم سعی کردند یک توضیحی بدهند اما توضیح ایشان جور دیگری شده است و این را هم من نقل می کنم إن شا الله موثر باشد.

اولا مرحوم آقای طباطبائی بحث های روایی هم دارند، در خود آیه مبارکه هم بحث روایی دارند لکن ایشان به طور کلی در بحث های روایشان مطالب تحلیل و تحقیق خبر سند، متنا، دلالتا، مصدرا، این راه هایی که متعارف ماهاست ایشان این راه ها را متاسفانه نمی روند یعنی ایشان به همان اکتفا می کنند و در خیلی از جاها به قول شما قبول ندارند. در خیلی از جاها ایشان روایات اهل سنت را هم می آورند یعنی مخصوصا از الدر المنثور نقل می کنند و تعجب است این جا در این جلدی که من دارم جلد ۵ از این چاپ صفحه ۱۸۸ بحث روایی در ذیل سورة مائده، ایشان بحث روایش را اشاره می کند، عمده از بحث روایش همین روایتی است که در کتاب تفسیر عیاشی هست، همین مقدار را ایشان اکتفا می کنند

سألت أبا عبد الله (ع) عن قول الله : "يا أيها الذين آمنوا أوفوا بالعقود". قال: العهود

دیگر ایشان توضیح نمی دهند، شاید به توضیحی که در متن دادند اکتفا میکنند

و رواه القمی ایضا فی تفسیره، از تفسیر قمی هم ایشان نقل می کنند.

راجع به تفسیر قمی چون کرارا صحبت کردیم عرض کردیم کتاب موجود که قطعا مال قمی نیست، کتاب موجود که قطعی است، ایشان در صفحه ۱۵۸ اولاً در شرح آیه بین خود ایشان می فرمایند:

و بذلك يظهر ضعف ما ذكره بعض المفسرين أن المراد بالعقود العقود التي يتعاقدونها الناس بينهم كعقد البيع، هميني أن الان به درد ما می خورد

أو يعقدها الانسان على نفسه كعقد اليمين. وكذا ما ذكره بعض آخر: أن المراد بها العهود التي كان أهل الجاهلية عاهد بعضهم بعضا فيها على النصرة والمؤازرة على من يقصدهم بسوء أو يبغى عليهم، وهذا هو الحلف الدائر بينهم. وكذا ما ذكره آخرون: أن المراد بها الموائيق المأخوذة من أهل الكتاب بالعمل بما في التوراة والإنجيل. فهذه وجوه لا دليل على شيء منها من جهة اللفظ.

.....
دلیل نداریم که حمل بر عهود جاهلی یا عهدی مثل این بکنیم

على أن ظاهر الجمع المحلى باللام وإطلاق العقد عرفا بالنسبة إلى كل عقد، البته اطلاق باید ثابت بشود که آیه مبارکه در مقام اطلاق است

و حکم لا یلائمها، فالحمل على العموم هو الأوجه که بگوییم همه عهود را می گوید

ایشان غیر از این مطلبی که فرمودند یک نکته لطیفی در کلام ایشان هست که خود ایشان هم باز آوردند اما باز گفت رب حامل فقه الی من هو، ان شا الله و من معتقد که اگر ایشان توجه می کردند خیلی لطافتش بیشتر می شود و لطافت کلماتی که ایشان ایشان در این جا فرمودند:

و هو بظاهرة عام يشمل كل ما يصدق عليه العقد عرفا مما يلائم الوفاء. عقدی باشد که در آن وفا هم بشود

و العقد هو كل فعل أو قول يمثل معنى العقد اللغوي، وهو نوع ربط شيء بشيء آخر مثل حرف استادشان مرحوم آقای اصفهانی بحیث یلزمه ولا ینفک عنه

به حیثی که الزام، ایشان از آن لزوم هم فهمیدند

بعد ایشان می فرمایند که عقد بیع را این طوری گفتند:

كعقد البيع الذي هو ربط المبيع بالمشتري ملكا بحيث كان له ان يتصرف فيه ما شاء

این ربط المبيع بالمشتري ملكا به تعهد بیشتر می خورد، نمی دانم حالا ایشان قائل به تعهد بودند، البته ایشان هم عرض کردیم مرحوم علامه در کتاب

وقت هم تمام شد کلامشان را ناقص بخوانیم ظلم می شود فردا کامل می خوانیم

و صَلَّى الله على محمد وآله الطاهرين